

## نگاهی به جنبش زنان در افغانستان

ماهرخ غلامحسین پور

یکی دو روز مانده به عید نوروز سال ۱۳۹۴ بود که یک ویدئوی تکان‌دهنده افکار عمومی جامعه‌ی فارسی‌زبان را برآشفته کرد. صدها مرد خشمگین افغانستانی، با چوب و خشت و لگد، به جان زن جوانی به نام «فرخنده ملک‌زاده» افتاده بودند، در حالی که پلیس کابل جابه‌جای تصاویر منتشر شده ایستاده بود و هیچ مداخله‌ای نمی‌کرد.

بعدها تحقیقات پرونده نشان داد که در محل حادثه سیزده نیروی پلیس ماجرا را از نزدیک مشاهده می‌کرده‌اند. مردانی متعصب زنی را که به زمین افتاده بود و با صورت دردناک و خون‌آلود تضرع می‌کرد، در مقابل صدها دوربینی که به طور زنده در حال ثبت آن دقایق بودند، به خاک و خون کشاندند. در دقایق انتهایی آن قتل گروهی، یک نفر سنگ بزرگی برداشت، رو به آسمان گرفت، و بر سر قربانی کوبید. آن مردان، در حاشیه‌ی مسجد شاه دوشمشیره‌ی کابل، با تحریک یک ملای تعویذفروش که مدعی شده بود فرخنده قرآن او را به آتش انداخته، دخترک را در حضور صدها چشم‌ناظر کشتند. بعد، با خودرو از روی جسد دختر جوان رد شدند و ته‌مانده‌ی آن‌چه را که از او باقی مانده بود کشان‌کشان به بستر خشک رودخانه‌ی کابل بردند و به آتش کشیدند. پیکر زن که آتش گرفت، آرام گرفتند و به هر سو پراکنده شدند.

تحقیقات پلیس نشان داد زن جوان قرآنی‌نسوزانده، و فقط به بساط جادوگری ملای پیری که در حاشیه‌ی مسجد می‌نشسته، اعتراض کرده و گفته چرا مردم را با خرافات و توهماتش فریب داده و جیب‌شان را خالی می‌کند. این بخش دردناک ماجرا بود، سه روز بعد از این اتفاق، بخش دیگر ماجرا رقم خورد. این بار عکس‌هایی منتشر شد از زنان برابری‌خواه و مصممی که دست به دست هم داده و شان‌هایشان را حمایت تابوت «فرخنده ملک‌زاده» کرده بودند. آن‌ها دو کیلومتر تابوت فرخنده را تا خانه‌ی ابدی‌اش به دوش گرفتند و نگذاشتند هیچ مردی، چه از وابستگان و چه از دورماندگان فرخنده، وارد این مراسم آیینی و نمادین شود. بعدها جاده‌ای را که از حوالی مسجد دوشمشیره می‌گذشت به نام «شهید فرخنده» نام‌گذاری کردند.

مرگ فرخنده‌ی جوان باعث شد تلاش برای برابری‌خواهی، که تا پیش از آن شمایی پنهانی داشت و فقط زیر پوست شهر می‌تپید، شکلی عینی و بیرونی به خود بگیرد. منیره یوسف‌زاده، فعال حقوق زنان و یکی از حمل‌کنندگان تابوت فرخنده، بعدها گفت که مدافعان حقوق زنان تلاش کرده بودند خانواده‌ی فرخنده را برای این خاک‌سپاری نمادین متقاعد کنند؛ آن‌ها از پدر فرخنده درخواست کرده بودند اجازه‌ی مداخله‌ی مردان خانواده در این خاک‌سپاری را

ندهد. دیانا ثاقب، مستندساز سرشناس افغانستان که یکی دیگر از حاملان تابوت فرخنده بود، اشاره می‌کند که «عده‌ای با شنیدن تصمیم ما، می‌گفتند خودکشی راه‌های آسان‌تری هم دارد!» به هر حال، این خاک‌سپاری نمادین نشانه‌ی اراده‌ی زنان افغانستان برای تغییر بود. اما آیا میل به تغییر از ماجرایی فرخنده شروع شد؟ اگر نه، سپیده‌دم جنبش برابری‌خواهی زنان افغانستان از کجای تاریخ سر بر آورده است؟

## آغاز جنبش زنان در افغانستان معاصر

از هر محقق آن دیار که بررسی، اولین اشاره‌اش به دوران حکومت «شاه امان‌الله خان» است، دوران کوتاهی بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ که با توطئه‌ی مرتجعان و روحانیون ناراضی، بسیار زود به غروبی نابه‌هنگام گرایید. دوران زمامداری شاه امان‌الله خان، از طلوع تا انتها، قریب به ده سالِ طلایی بود که این شاه اصلاح‌طلب، با تأثیرپذیری از ملکه ثریا (همسرش)، به رشد و ترقی زنان جامعه‌ی افغانستان توجه نشان می‌داد. او مدارس اختصاصی زنانه به نام «مکتب مستورات» در کابل دایر کرد، و دختران دانش‌آموخته‌ی این مکاتب را برای آموزش عالی راهی فرنگ کرد تا تخصص بیاموزند. حجاب را از حالت اجباری خارج کرد و با همسرش، ملکه ثریا، که بیرون از جامعه‌ی افغانستان رشد و نمو کرده بود، در مجامع عمومی و در سفر به کشورهای اروپایی ظاهر شد، در حالی که ملکه ثریا لباس‌های مدرن و متجدد زنان غربی به تن داشت و با مردان پیرامون همسرش و سران کشورهای اروپایی مانند یک زن اروپایی معاشرت و گفت‌وگو می‌داشت.

ثریا بها، نویسنده و از زنان مبارز و مؤثر افغانستان، به آسو می‌گوید اگر بخواهد یک انسان مرفعی را نام ببرد که پیشگام بهبود وضعیت زنان بوده حتماً شاه امان‌الله خان را نام می‌برد. او می‌گوید: «تا زمان روی کار آمدن شاه امان‌الله خان، "چادری" پوشش زنان افغانستان بود، یک حجاب وارداتی که از هند آمده بود. تاریخچه‌ی کابل قدیم را که بخوانی، می‌بینی زنانی مثلاً در ۴۰۰ سال پیش با لباس عادی و مثل مردان تردد می‌کرده‌اند. برقع و چادری نمی‌پوشیده‌اند. اما بعدها چادری از هند وارد افغانستان شد، و کسی که شهامت برداشتنش را داشت شاه امان‌الله خان بود.»

ثریا خاطرات روزهای دورش را به خاطر می‌آورد: «مادرم تازه با پدرم ازدواج کرده بود و جزء اولین زن‌هایی بود که نقاب را از صورتش برداشت. آن‌ها تلاش کرده بودند یک خبرنگار به نام ارشادالنسا. آن روزها که افغانستان به دوران ترقی نزدیک می‌شد همزمان بود با دوران حکومت رضاشاه در ایران. رضاشاه با این که خودش هم شاه متجددی بود، به شاه امان‌الله که با همسرش به ایران سفر کرده بود گلايه کرده بود که چرا همسرش لباس دکولته‌ی غربی به تن کرده است. گفته بود: مگر تو مسلمان نیستی؟ چرا اجازه می‌دهی زنت چنین لباس‌هایی بپوشد در مجامع عمومی؟»

تاریخ برابری خواهی زنان این دیار بیش از صد سال قدمت دارد. برای مثال، میرغلام محمد غبار، در کتاب **افغانستان در مسیر تاریخ**، به نقش مؤثر جریانی زنانه اشاره کرده که در ماجرای جنگ دوم افغان و انگلیس، نقش پشتیبانی را بر عهده داشتند: «در جنگ‌های جبال کابل بود که مردم بیرق‌های رنگارنگ بر افراشتند، و زنان کابل وظیفه‌ی آب‌ونان‌رسانی به مبارزین ملی را در قله‌ی کوه‌ها به دوش گرفتند. دسته‌جات این شیرزنان، با کوزه‌های آب و بسته‌های نان، مثل آهوان در سنگلاخ‌های جبال می‌دویدند و جنگ‌آوران دلیر را تغذیه می‌نمودند. چهار صد نفر از زنان کابل در این وظیفه سهم گرفتند و هشتاد و سه نفر آنان در جنگ کوه آسمائی شهید شدند.»

## زنان سیاسی یا سیاستی که به زنان محتاج بود؟

این بحث را نمی‌شود بدون ذکر نام دکتر آناهیتا راتبزاد نوشت، کسی که تأسیس «سازمان دموکراتیک زنان افغانستان» توسط او انجام گرفت. این سازمان با «حزب توده»ی ایران مرتبط بود، در سال ۱۹۶۵ راه‌اندازی شد و توانست، به شکلی فراگیر و گسترده، جمعیت زیادی از زنان افغانستان را زیر چتر خودش گرد آورد. آناهیتا راتبزاد یک پزشک سیاست‌مدار و مارکسیست بود که توانست به عنوان نماینده‌ی مردم کابل در دوره‌ی دوازدهم مجلس حضور پیدا کند. او بعدها موقعیت‌هایی همچون سفیر افغانستان در یوگسلاوی، وزیر امور اجتماعی، و همچنین وزیر آموزش افغانستان را هم تجربه کرد، و حتی بعد از به قدرت رسیدن **ببرک کارمل**، به عنوان معاون رئیس جمهور انتخاب شد.

به عقیده‌ی ثریا بها، این سازمان با اهداف و مطامع سیاسی بنیان گذاشته شد، و بیش از آن که آرزوی برابری و حمایت صنفی زنان از افغانستان را داشته باشد، به دنبال اهداف سیاسی بود. ثریا، دختر سعدالدین بها، شاعر و نویسنده‌ی مبارز افغانستان و همسر صدیق (برادر دکتر نجیب الله، هفتمین رئیس جمهور افغانستان) است، زنی که در ابتدا به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوسته ولی بسیار زود راهش را از این مسیر جدا کرده است. ثریا که بین «گرایش‌های منش خویش» و «منش حزبی» دست و پا می‌زده، در مخالفت با رئیس جمهور وقت که برادر همسرش بوده، دو بار به فرانسه و آلمان غربی پناهنده می‌شود، و بابت این مخالفت بارها مورد سوء قصد قرار گرفته و در نهایت به دره‌ی پنجشیر و احمدشاه مسعود پیوسته است. ثریا شرح زندگی دشواریش را در کتابی به نام **رها در باد** منتشر کرده است.

ثریا می‌گوید در آستانه‌ی سال ۱۹۷۰ بود که، به ابتکار دکتر آناهیتا، برای اولین بار بزرگداشت روز هشتم مارس (روز زن) در افغانستان برگزار شد و زن‌ها برای حقوق خودشان دست به تظاهرات زدند. او در ادامه می‌گوید: «با همه‌ی این‌ها، من نمی‌توانم تمام اهداف آن سازمان را خیرخواهانه بدانم. فعالیت‌های حزبی عملکرد این سازمان را تحت الشعاع خودش قرار می‌داد، و فعالیتش مستقل از سیاست به نظر نمی‌رسید. زنان افغانستان بیش از تشکیلات

سیاسی، نیازمند فعالیت‌هایی مستقل و صنفی و به دور از سیاست‌زدگی بودند. تأکید می‌کنم: فعالیت‌هایی صرفاً صنفی و فارغ از مسائل ایدئولوژیک. شاید دقیقاً به دلیل همین ضعف بود که سازمان زنان مؤثر و ماندگار نشد.»

## چالش‌ها و موانع پیش روی جنبش زنان

منیره یوسف‌زاده، از فعالان حوزه‌ی زنان افغانستان و رئیس مطبوعات، و همچنین سخنگوی اداره‌ی مستقل ارگان‌های محلی است. منیره سال‌ها ساکن ایران بوده و بعدها، با انگیزه‌ی سامان‌دهی به فعالیت‌هایش در حوزه‌ی زنان، به وطن باز می‌گردد. مطبوعات محلی از او به عنوان زنی که بارها مانع سنگسار شدن زنان توسط نیروهای طالبان شده نام می‌برند. آن‌ها می‌گویند سال گذشته منیره دو زن از قریه‌های ولایت غور و والسوالی بلخاب را از سنگسار شدن نجات داده است.

منیره معتقد است که یکی از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی جنبش زنان در افغانستان نبود انسجام و هماهنگی بین فعالان زن است. به عقیده‌ی او، این کنشگران بسیار آرمانی و کمال‌گرایانه فکر می‌کنند و فعالیت‌هایشان، به جای آن که عملی، آهسته، و پیوسته باشد، مقطعی و واکنشی است. به همین دلیل هم، به زعم او، زنان افغانستان تا به حال نتوانسته‌اند موفقیت‌های مؤثر و چشمگیری به دست بیاورند. او می‌گوید: «انگار این فعالان منتظر هستند تا یک گوش یا بینی بریده شود، و احساسات آن‌ها جریحه‌دار شود، و بعد از آن بیایند به سطح خیابان‌ها و فریاد و فغان سر بدهند. اما به محض این که زمان گذشت و ماجرا فراموش شد، اهداف و انگیزه‌هایشان را از خاطر می‌برند و منتظر حوادث بعدی می‌مانند.»

منیره بخش دیگری از این چالش را رقابت ناسالم بین گروه‌های مختلف زنان می‌داند. به عقیده‌ی او، این گروه‌ها آن قدر درگیر رقابت می‌شوند که هدف اصلی را از خاطر برده یا به حاشیه می‌کشاند. او معتقد است که رابطه‌ی منطقی بین زنان تحصیل‌کرده یا نخبه‌ی افغانستان با سطوح دیگر جامعه عملاً وجود ندارد. او می‌گوید: «آن‌ها حتی ارتباطی با زنان پایین‌تر از خودشان یا حتی با زنان باسواد جامعه ندارند، زنانی که مثلاً ممکن است به علت شرایط فرهنگی‌شان اجازه‌ی فعالیت‌های رادیکال نداشته باشند. وقتی از شبکه‌سازی صحبت می‌کنیم، باید این شبکه شامل طیف گوناگون زنانی باشد که در یک جامعه زیست می‌کنند.»

جمع‌بندی منیره از چالش‌های پیش روی جنبش زنان افغانستان این است: «پایین بودن ظرفیت علمی، وابستگی اقتصادی، عدم ارتباط با زنان بدنه‌ی جامعه، و پراکندگی این گروه‌ها در برنامه‌های عملی. این‌ها چند مشکل کلانی است که باعث شده است جنبش زنان نتواند در افغانستان به نتایج قابل توجهی دست پیدا کند. با توجه به این که جامعه‌ی جهانی از جنبش زنان در افغانستان حمایت مادی و معنوی می‌کند، متأسفانه سرعت پیشرفت این جنبش چندان قابل توجه نبوده است.»

نظرات ثریا بها اظهارات منیره را تأیید می‌کند. او هم معتقد است که مشارکت زنان در افغانستان یک مشارکت خودجوش و از سر تأسف و به منظور ابراز همدردی است، نه حرکتی آگاهانه و برنامه‌ریزی شده یا جریانی قوی که پشتوانه‌ی محکمی از تفکر مبارزاتی داشته باشد.

## ما تاریخ نداریم، گذشته نداریم

ثریا بها می‌گوید: «ما تاریخچه‌ی مدونی مانند تاریخچه‌ی جنبش زنان ایران نداریم. جریان جنبش زنان در ایران را که دنبال می‌کنی، می‌بینی زنانی هزینه داده‌اند، زندانی شده‌اند، کشته شده‌اند. ما چنین شمایل و بدلی نداریم. هر فرمان‌روایی که بر سر کار آمده، تصمیم‌گیرنده‌ی سرنوشت زنان هم بوده، او تصمیم گرفته تا چه حد به زنان آزادی بدهد و تا چه حد محدودشان کند. زن‌ها هم نسبت به آنچه سهم‌شان بوده معترض نبوده‌اند. متأسفانه زن ما نه تاریخ دارد، نه گذشته دارد، نه هویت دارد. از منظر فرهنگی و جامعه‌شناختی، پژوهشی انجام نداده‌اند تا دلایل پسرقت‌شان را بررسی کنند. چندین سال است که می‌خواهم یک بنیاد پژوهشی تأسیس کنم، اما متوجه شده‌ام که ما اصلاً فرهنگ پژوهش را نمی‌شناسیم. دولت گاه‌به‌گاه مؤسسات و سازمان‌های سمبولیک و بی‌هدفی ایجاد می‌کند، بدون آن که این نهادها کار بنیادی و اساسی جان‌داری انجام بدهند، و بعد از مدتی هم به بوته‌ی فراموشی سپرده می‌شوند.»

او در واکنش به تجمعات اعتراضی زنان در ماجرای فرخنده، می‌گوید: «آن‌ها به طور منسجم دور هم جمع نشدند. سودایی و غمگین شدند، و از سر احساسات آنی بود که دور هم جمع شدند. اگر منطقی پشت آن حرکت بود، پس چرا بعدها که زنی به نام تبسم را کشتند، تجمعی شکل نگرفت؟ چرا بعدها که زن‌ها را در جریان تظاهرات کشتند، تجمع نشد؟»

با وجود این تردیدها، نمی‌توانیم انکار کنیم که زنان افغانستان نسبت به شرایط موجود معترض‌اند. هم‌اکنون به جز زنانی که به زبان هنر و کلمه و با اتکا به دوربین و تصویر و به شکل مستقل در مسیر اهداف برابری خواهانه گام بر می‌دارند، سازمان‌های مردم‌نهاد بسیاری در حوزه‌ی زنان فعالیت می‌کنند که وسعت و تنوع قابل توجهی در فعالیت‌ها و مخاطبان‌شان دارند.